

یک سؤال و بارها جواب!

زن خودش را جمع و جور کرد و گفت: «مادرم پیر و مریض شده است. برای نماز خواندن مشکلاتی دارد. می‌خواستم شما راهنمایی‌ام کنید.»

حضرت فاطمه (س) با خوش‌رویی و مهربانی جواب داد: «حتماً! سؤال‌ت را بپرس تا جواب بدهم.»
زن سؤال را پرسید. حضرت زهرا (س) با دقت شنید و بعد شمرده و آرام جواب داد. زن کمی فکر کرد. ترسید یادش برود. معذرت‌خواهی کرد و دوباره پرسید. حضرت فاطمه (س) هم با همان لبخند و مهربانی پاسخش را تکرار کرد.
سؤال سختی نبود، اما زن احساس می‌کرد باید بیش‌تر بداند. سؤال را تکرار می‌کرد یا چیزی‌های دیگری درباره‌اش می‌پرسید. یک بار، دو بار، سه بار، چهار بار... ده بار...
و هر بار حضرت زهرا (س) نه تنها ناراحت و عصبانی نمی‌شد، بلکه با لبخند و مهربانی جواب می‌داد.

زن که از فهمیدن جواب خیالش راحت شده بود، با خجالت گفت: «بیخسید شما را خسته و ناراحت کردم. دیگر مزاحمتان نمی‌شوم.»
حضرت فاطمه (س) سری تکان داد و گفت: «اگر کسی بخواهد بار سنگینی جابه‌جا کند و برای این کار دست‌مزد زیادی بگیرد، از این کار ناراحت می‌شود؟»

زن فکر کرد و گفت: «نه! خیلی هم خوش‌حال می‌شود.»
حضرت زهرا (س) گفت: «من برای جواب دادن به هر سؤال تو از خدای مهربان پاداش می‌گیرم. پاداش خدا از همه‌ی ثروت‌های دنیا باارزش‌تر است. پس هرچقدر دلت می‌خواهد از من سؤال کن. من هم هرچقدر لازم باشد به تو جواب می‌دهم.»

زن خوش‌حال شد. دیگر خجالت نمی‌کشید. چهره‌ی مهربان حضرت فاطمه (س) را نگاه کرد. دیگر باید می‌رفت و جواب سؤال را به مادرش می‌گفت؛ سؤالی که برای او یک درس بزرگ به همراه داشت.

